

تفسیری از هفتوی

«سینه خواهم شرحه شرحه از فراق تا بگویم شرح درد اشتیاق»

(۲)

این کلام از مقولات نیست - سینه در لغت عرب صدر است که ظرف قلب و گاهی نیز از طریق ذکر محل واراده حال مراد از خود قلب است - قلب دو جانب دارد یکی عالم غیب است. که فواید نامیده اند علم انبیا و اولیا از این جانب منحدر میگردان است که طیب و صافی و بجانب وحدت و اتفاق است و جانب دیگر عالم شهادت است که به عالم انس مقابل بوده و به او صدر میگویند علوم مشرا و خطبا از این جانب سیوح مینماید آن است که مشوب و متکدر و جانب کثرت و اختلاف است شرحه بمعنی قطعه گوشت است در شرحه شرحه یعنی پاره پاره و شرحه را به سینه نسبت داده زیرا بین عشاق داغ کردن و آه کشیدن مخصوص بسینه است و جمع نمودن شرح شرحه در شعر لطافت خاص دارد شرح بمعنی کشف و بیان و ذکر فراق و اشتیاق نسبت نزدیک بهم دارند چونکه اشتیاق بمعنی آرزومند شدن است و آرزومند گشتن به چیزی ناشی از فراق است در حدیث قدسی آمده (الاطال شوق الا بر الی لقائی وانا الیهم لاشد شوقا) یعنی شوق ابرار حال قبل از لقاء است و در لقا شوق مبدل به محبت میگردد که صفت مقربین است و مقربین فوق ابرارند چونکه در ابرار بقیه وجود باقی است و بواسطه همان بشیه است که از شوق و حنین خالی نیستند و در مقربین این معنی مقصود است زیرا که از جمیع برازخ وجود عبور کرده و بمرتبیه عین مجرد واصل شده اند و حدیث مزبور معمول به شوق مشاکله مضاف برفق میباشد که در بیت سابق نظیر آن گذشت و از قبیل میل صفاتی نیز گفته شده است .

حکایت است که خیر نساج قدس سره با شخصی ملاقی شد و آن مرد باو گفت تو غلام منی چون در آن دقایق خیر نساج در فلک سمع دور میزد این خطاب را از طرف حق استماع نمود به مظهر نظری نیفکنده و فوراً با گفتن بلی ادعاهای آن مرد را تصدیق نمود و چندین سال بدون نشان دادن کوچکترین مخالفتی خدمات او را عهده دار گردید تا اینکه آن شخص به سهو خود ملتفت شده و او را اطلاق نمود .

و دیگر یکی از ارباب مکشفه وقتی در حرم کعبه به امامی اقتدا نموده بود قرائت امام مزبور را از دهان شخص حضرت ختمی مرتبت صلی اله علیه وسلم استماع نمود پس تقلید از این مقوله اهل سماع جایز نیست چون که سماع آنها در غلبه حال بوجود آمده و (الحکم لمن غلب) است. حضرت مولانا نیز از این قبیل است و برای استطلاع از اسرار الهی امر به استماع فرموده - فتح این باب برای غیر مقاسد زیاد تولید میکند اگر چه اهل مفاسد را نیز جهت محل عبرت بودن نمیتوان انکار نمود . چنانچه شیخ ابومدین مغربی قدس سره فرماید (لانتکر الباطل فی طوره

فانه بعضی ظهوراته) و از این جاست که در عالم وجود باطل مطلق فقط عدم است فافهم جداً. در رشحات آمده که یکی از خواجگان نقشبند به اقدس اله اسرار هم فرموده . که در ایام جوانی برای داعیه فساد شبی از خانه بیرون شدم در موطن من عسی بود بسیار بد نفس و بنایت شریر که در خباثت برای او نظیری نمیتوان یافت و جمله اهل قریه از او ترسان و از بیمش لرزان بودند . در همان شب او را دیدم در کمین گاهی نشسته و مترصد است از خوف دیدن او فساد را ترک نمودم و فهمیدم اشخاص شریر و بد نفس نیز در این کارگاه ازلی از کار خالی نیستند . چون بعضی ظهورات حق آمد باطل - پس منکر باطل نشود جز جاهل - در کل وجود هر که جز حق بیند باشد حقیقت الحقایق غافل .

### گزنیستان تا مرا بریده اند از تقیرم هر دوزن نالیده اند. (۱)

که تا مرا از نیستان بریده اند زن و مرد از فریاد و فغان من ناله کرده و از تاثیر آواز حزینم به اضطراب افتاده اند مراد از نیستان وطن اصلی و مبدأ اولی انسان یعنی مرتبه احدیت است که به او هویت ذاتیه و تعین اولیه نیز گفته اند. ذات بحت گفته نمیشود زیرا ذات بحت عالم لاتعین است که مافوق مرتبه اولی است که به او عالم غیب مطلق نیز گویند و مراد از مرد وزن عالم ارواح و اجسام و عالم طبیعیات و عنصریات و عالم علویات و سفلیات و عالم قلوب و نفوس است که بعضی از آنها حقایق فاعله و بعضی دیگر حقایق قابله میباشد و وجود انسانی مثل نی از مرتبه نیستان احدیت قطع و تانزول به پایه نشاء انسانی در علویات و سفلیات دور نموده و با تعین هر یک ظهور کرده و بمناسبت افتراق از عالم اصلی مثل نی بناله در آمده تا بجائی که عوالم مذکوره از ناله و آه او تاثر عظیم پیدا نموده و از ضرب زخمه توجه او بناله در آمده اند.

بریده اند گفته و جمع ایراد نموده بمناسبت کثرت افرادی و یا بر حسب میزان له اعضای قاطع منوط بقطع اوست و با مرور از دستهای متفرق تا دخول بصورت مخصوصه خود و با از جهت مرور از منته از تاریخ قطع

و گاهی نیز برای تعظیم فاعل ایراد جمع بعمل می آید چنانچه در قرآن فرموده (جعلت جعلتها و خلقت خلقتها) و نظایر آن که مفرد و جمع ایراد شده ولی این کلام جهت ارباب ظواهر است و الا در بین ارباب حقیقت نکته این است که نون متکلم بر حسب کثرت اسما و صفات است زیرا تعلق قدرت به مقدر و مقارنت و توجهات به اسماء است و در ادنی مرتبه برای ذات صفات ارادت و بندگی منضم شده است مثل اینکه در تنزیل آمده است (ا نما امره ارار شیئا ان یقول له کن فیکون) پس افراد صیغه مثلا (جعلت) تنها ذات و جمعیت آن به اعتبار ذات مع الصفات است پس در انسان نیز در موقع بریده شدن چون با تجلیات اسماء و صفات مقارن بوده با اشاره کرده و بریده اند گفته پس با شرح این اجمال در این مقام نیستان یا بطوریکه در اول قصیده برده (امن تذکر جیران بندی سلم) آمد ذی سلم و سایر نظایر آن را به عالم ارواح یا برزخ هائیکه مافوق آن است مقصود نمودن قصور است پس تحقیق تمام این است که عالم اصلی تعین اولی است و تعین کونی نیست یعنی تعین دو گونه است یکی تعین الهی است که اولش هویت ذاتیه و ذات احدیه و آخرش کلام است و دیگری تعین کونی است یعنی تعین که اولش حقیقت محمدیه و آخر آن نشاء انسانی میباشد و کلمه شهادت جامع دو مرتبه است که یکی مرتبه لاتعین

و دیگری مرتبه تین است اگر چه در حقیقت خدای تعالی از تعین و لاتعین منزّه است زیرا این عبارت خالی از تقبید ذات الهی نیست و لکن برای تفهیم مراتب اطلاق میگردد و جهت اعتبار مراتب ضروری است و برای این گفته اند (لولا الاعتبارات لبطلت الحقایق) پس نفی لادر کلمه (لا اله الا الله) اشارت به عالم لاتعین است که عالم هویت حق و ذات بحت عالی است و باین عالم عالم عیان نیز میگویند زیرا مرتبه گنجایش این عالم از حوصله عقل و کشف دور است که کامل انسان در آن بورطه حیرت افناده و این عالم بالقوه میداند تمام تعینات است زیرا در این عالم تعینات و اعتبارات وجود ندارد و این عالم بسوی ازل اول مراتب غیب است که غیب حقیقی و اطلاقی ناهیده میشود و کلمه مذکور محتوی اشارت اثبات عالم تعین است که اول منازل شهادت هویت حق میباشد و این عالم بالفعل مبداء تعینات است و عالم نقطه همین است که مرتبه احدیت نیز میگویند اول تعین الهی این عالم است که ظل عالم لاتعین است که ذکر شد و در این مرتبه شئون ذاتیه غیبیه اعتبار شده که صفات است مظاهر این شئون میباشد همانطور که اسماء الهیه به صفات واحدیه و اعیان ثابته به اسما الهه و صور علمیه به اعیان ثابت و صور مجرد به صور علمیه و صور مثالیه به صور مجرد و صور حسیه به صور مثالیه مظاهر و مجالی و آینه هستند پس این مجموع تا آنجا که منتهی به مرتبه احدیت شود و هر یک نسبت بدیگری مظاهر و ظلال است یعنی مرتبه مادون مظهر مرتبه مافوق خود میباشد زیرا ابد آینه ازل است و متاخر به مقدم مستند و باین دلیل زمانی که شان ذاتی ابوالبشر آدم علیه السلام منکشف شد از طریق ادب و سلوک عرض نمود (ربنا ظلمنا انمننا) یعنی ظلم را بنفس خود اسناد نمود.

و ابلیس علیه لعنه نیز بدین سبب محجوب شد که (فیما اغویتنی) گفت یعنی اغوارا به خداوند متعال نسبت داد معذالاه تعالی چیزی را که در علم ثابت نشده در عین اظهار نمیفرماید. الحاصل انسان باین عالم ناسوت بتدریج و ترتیب تنزل نمود چنانچه قرآن کریم فرماید (ثم ردناه اسفل السالفین) و از عالم امر و خلق حصه مند شد چنانچه خداوند فرمود (الاله لخلق والامر) و بمرتبه اول - عقل کل - عقل اول - قلم اعلمی - و آدم حقیقی نیز گویند.

و از مرتبه اول تا عالم انسان به عدد حروف تهجی و منازل قمر و فواصل بدین بیست و هشت منزل است که از این جمله طبیعیات عنصریات - و موالی داخل هستند و بیک اعتبار سی و پنج طبقه است و باعتبار ظهور و بطون هفتاد و از جهت دائر بودن هر یک عدد از این هفتاد با هزار عدد اسم اله هفتاد هزار میگردد و هفتاد هزار حجاب که گفته اند این است چه که در حدیث آمده (ان الله سمیع الف حجاب من نور و ظلمته) و منظور از این نور ظلمت عالم ارواح و اجسام و تفصیل و جزئیات آنها است و چند امور دیگر نیز هست که افشای آن حرام است و حجاب بودن آنها نسبت به بندگان است زیرا خداوند متعال صفات خویش محتجب است نه به او امر خارجی و صفات او هم برای خود او حجاب نیست فافهم جدا - و بدین اعتبار سیصد و شصت هزار عالم هست که بعضی ظلمانی و بعضی نورانی میباشد و همه آنها سیرانی هستند یعنی کامل انسان این عوامل را سیر نموده و ترقی میکند و از سیر ممکنات بسیر واجب میرود چون به اعتباری این تعینات و ظهورات ماسوی اله و از اغیار میباشد اگر چه غیریت و ضدیت فی الحقیقه در بین دو تعین است و بین تعین و متعین غیریت و ضدیت وجود ندارد مثلا کسی با اوصاف متبانیه موصوف است لکن تباین و تضاد آن اوصاف نسبت به یکدیگر است مثل قیام و قعود و موصوف مربوط نیست و الاموصوف با آن اوصاف متصف نمیشد گفته اند که وجود دو تا است یکی وجود ظلی که حروف عالیات این کتاب شئون غیبیه - و کلمات تا مات آن اعیان ثابته

علیه - آیات متعالیات آن حقایق ارواحیه و مثالیه - و سوره و کلمات آن صور حسیه و عینیه میباشد - حروف تهجی مرتبه وجود در شان غیبیه است که نسبت بمادون خود بسیط میباشد و الا نسبت به نقطه حروف نیز مرکب میباشد چون که چند جز و لا تجزى مقسمند و حروف مرکب تار سیدن به ابعاد مرتبه وجود علمی است و ابعاد مرتبه وجود است که در عالم ارواح میباشد و سایر مرکبات مرتبه وجود در عالم اجسام است - صیغان بمناسبت نزدیکی و قرب بذات ابتدا از بساطت حروف شروع میکنند در کعبه نیز چون صورت ذات احدیت است حجار از پوشیدن لباس دوخته منع شده اند چون که دوخت مثل نسج نبوده و ترکبات آن زیاد است - پس تقرب هر کس به حق به نسبت بساطت و تجرد است و دیگر زوج حقیقی است که حروف مجرد این کتاب اسما ذاتیه احدیه و کلمات آن اسما صفاتیه احدیه و آیات آن اسما افعالیه احدیه و سوره آن اسما آثاریه مظهریه میباشد و وجود انسانی تار سیدن به این نشئه به اطوار و خصایص که مرور نموده متصف و به احکام آن منصف شده است - یعنی با گذاشتن قدم بمصدق در روحانیت از روحانیات و طبیعیات و عنصریات کیفیاتی اخذ نموده پس با این همه غواشی تلبس کرده و باین عالم پانهاده است و از جنبر چندین منازل گذشته و بر تبه انسانی رسیده است ولی اسب ننگی که از قطار سیصد و شصت هزار عالم عقب مانده حالش چه خواهد شد و غریبی که چندین هزار سال مسافت از وطن اصلی خود دور افتاده چگونه به اصل خود واصل خواهد گشت مگر بر اسب همت سوار و توفیق باری یابد گردد تا بتوانند براهی که آمده بر گردد و تار سیدن بر تبه احدیت اما نانات اطوار گذشته را تادیه و خواص و احکامی را که عقد نموده تحلیل نماید همانطور که در قرآن کریم آمده (ان الله یامرکم ان تودوا الامانات الی اهلها) این است فنا کلی که در این عروج برای سالک واقع شده و سر (الله احد) ظاهر و بخلوت مع اله میرسد که مرتبه طریقت خلوتیه است که جمعی در آخر این عروج توقف اختیار نموده اند . مثل عین العارفین ابو یزید بسطامی و برخی نیز نزول اختیار کرد از فنا به بقا رسیده اند تا بقیه وجود را تکمیل و ارباب استعداد را ارشاد نمایند به اینان قطب ارشادی گویند که مرتبه عین البقین است و بعضی از اینها قطب الاقطاب نیز میگرددند و در این مرتبه سر (الله الصمد) ظهور مینماید.

جمله امور تحلیل شده در عروج بوجه قضائی تقیید میشود و این مرتبه طریقت جلوتیه است و مناسب این مقام مثال خارجی دارد یعنی در آن امر انتباه از خواب مثل انتباه قلب است حرکت جهت وضو توبه و انابه و تکبیر اشاره به توجه الهی است و از وقت انتباه تار سیدن باین محل مثل عبور از عالم ملک و دخول بعالم ملکوت است و از آن انتقال بر کوع تجاوز بعالم جبروت شمرده شده و انتقال از آن به سجده اشاره بوصول بعالم لاهوت است و در این مقام است که برای سالک فنا کلی حاصل و بوطن اصلی واصل میگردد و قیام از سجده اشارت بحالت بقاست زیرا رجوع به کروب است پس در صورت نزول عروج و در صورت عروج نزول بعمل آمد و مقام رکوع قاب قوسین است که مقام صفات یعنی مقام ذات واحدیه است و سجده مقام او انسی است یعنی مقام ذات احدیه میباشد و حرکات سته یعنی از قیام بر کوع و از آن بقیام و از آن بسجده اولی و از آن به جلسه و از آن به سجده ثانوی و از آن بقیام حرکت نمودن اشاره به خلقت سموات و ارض است که خدای متعال درش روز خلق فرمود . پس خلق البته مثل حرکات صلوات موقوف بحرکات صفات است پس یک رکعت نماز مشتمل بر اول و آخر سلوک شد و هر قدر ضرور و حقایق دنیویه و اخرویه و علمیه و عینیه و کونیه و الهیه موجود است در آن . اندراج پذیرفت چون این

تقدیر بدیع را شنیدی و از این جام تحریر نوشیدی فهمیدی که مادون مرتبه احدیت صالح بوطن اصلی بودن نیست زیرا که بعضی حجاب ظلمانی و برخی حجاب نورانی است که قطع همه آنها برای سالك لازم است اگرچه پس از وصول از تعیین اولی نیز فنا لازم میشود پس تا این وصول و فنا حاصل نشود به مستعدین اكمل استعداد نیز فنا وارد نمیشود و چون سیل تا داخل دریا نشود خالی از پستی و بلندی نمیتواند شد پس آنانکه در مرتبه عشق مانده اند خالی از اضطراب نیستند چون که بکلی از حجاب خالی نشده اند اصل این است که مقام عشق مقام صفات است که مقام قالب قوسین میباشد و مقام فنا و بقا مقام ذات که مقام اوادانی است و باین مقام مقام محبوبیت میگویند که فوق همه مقامات است و باین دلیل بر رسول الله صلی اله علیه و سلم حبیب الله گفته اند چون که محبوب خداست همانطور که قرآن فرموده (بجهنم و بحبونه) عاشق گفته نمیشود چو ر که در عشق اضطراب و افراط وجود دارد در حالیکه صفات اله در روی اعتدال نام است افساما اینکه در مولد سلیمان چلبی آمده (بیا حبیبم عاشق توشدم این عبارت معمول برمشاکله است زیرا در آن موقع فخر کائنات در حال ترقی و عروج از مقام قاب قوسین بمقام اوادانی بود چون آن حرکت تمام گردید و بمقام وحدت صرف قدم نهاد سکون حاصل گردید و سر (کنت کنزا مخفیا قاحیت ان اعرف) به ظهور پیوست یعنی تا نزول بموطن ناسوت معرفت غایت محبت است و چون عروج بعمل آمد محبت غایت معرفت شد الحاصل عاشق هنوز در غربت است اگرچه از دور وطن خود را می بیند آنانکه دعوی وصول میکنند حال آن شخصی را دارند که از بوی شراب مست شده و من مست شراب شده ام میگوید . یعنی بجائیکه علم واصل شده هنوز عین واصل نکر دیده است آنکاه که قدم و علم متوافق و در سلوک یکدیگر ممتلا حق شود سر (ما زاغ البصر و ما طفی) ظاهر میگردد و اضطراب و التهاب بالکلیه از بین میرود چنانچه تا در میان آتش هیزم باقی است خالی از زیان نه کشیدن نیست وقتی هم که بکلی سوخت و تمام شد به تدریج خاموش شده و اثری از او باقی نخواهد ماند .

اگر سؤال شود چطور از آنان که اهل وصول هستند صورت حرکات و حرارت ظاهر شده پس چگونه بالکلیه فنا تام میپذیرند جواب چنین است که در بین اهل وصول و اهل فراق فاروق موجود است زیرا آه و ناله اهل فراق از اشتیاق و وطن و فریاد و نوحه اهل وصول از هیبت حق جل و علا و مطالعه حکمت بدیعه و مکاشفه اسرار عجیبه در هر کار است چنانچه راجع باصحاب کهف خطاب الهی به اكمل موجودات علیه السلام وارد گردید (لواطلعت علیهم لولیت منهم فرارا و لم لمت منهم رعبا) و این خود معلوم است که عده از افراد امت بجال اصحاب کهف مطلع و همان رعب را استشعار و بطریقه فرار رفته اند پس بر فخر عالم صلی اله علیه و سلم حصول این معنا به سبب مطلع نبودن امت از امور حقیقه است پس حرقت اهل وصول از طریق تلذذ و حرقت اهل فراق از راه تالم است مع هذا حجاب امکان که رتبه مظهر است از وجود انسان غیر مفارق میباشد و الا امکان به وجود و ممکن بواجب منقلب میگردد و این مجال است پس فی الجملة اضطراب در انسان اكمل نیز متصور است مثل اضطراب دریا ولی بدیهی است که تموج دریا بغیر از حال جریان سیل است و میان این دو فرق عظیم موجود میباشد و اینکه در گفته های مولانا جامی آمده :

محنت قرب ز بعد افزون است      دلم از محنت قریش خون است  
نیست در بعد جز امید وصال      هست در قرب همه بیم زوال